

## Original Article

### Ethical Justification for Applying the Rule of Fairness in Criminal Convictions

Seyed Hamidreza Ahmadizadeh<sup>1</sup>, Firooz Mahmoudi Janki<sup>2\*</sup>, Mehdi Sheidaei<sup>3</sup>

1. Department of Law, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran.

2. Associate Professor of Criminal Law and Criminology, University of Tehran, Tehran, Iran. (Corresponding Author)

Email: firouzmahmoudi@ut.ac.ir

3. Assistant Professor of Criminal Law and Criminology, Farabi Campus University, Qom, Iran.

Received: 17 Jul 2021 Accepted: 21 Nov 2021

#### Abstract

**Background and Aim:** It is desirable to apply only legal norms based on the administration of justice, but in special circumstances that originate from surroundings or personal circumstances, the administration of justice can lead to rigid and unconvincing consequences for individual and social conscience. In such cases, applying the rule of fairness, especially in the form of corrective fairness, can soften the administration of justice. Accordingly, the present study seeks to discuss the ethical justification for using the rule of fairness in criminal convictions.

**Materials and Methods:** The present study is theoretical and the study method is descriptive-analytical. The method of conducting research is library, which is based on documentary and library sources to review the subject, focusing on legal and jurisprudential sources.

**Ethical Considerations:** In carrying out the various stages of the present study, ethical and scientific principles, including citing scientific sources and fiduciary, have been observed.

**Findings:** In some criminal offenses, which also carry criminal convictions, although these punishments are considered fair by law, they may not be very acceptable in terms of public conscience or the intentions of the convicts. Understanding the circumstances of criminal acts, distinguishing between intentional or inadvertent criminal acts, paying attention to the public conscience in accepting or not accepting convictions, are among the cases that raise the principle of fairness as a support for the realization of justice.

**Conclusion:** The rule of justice seeks to reconcile criminal convictions with human and public conscience and to distinguish between crimes by understanding the circumstances and contexts of the crime. In addition, the results of fairness are the promotion of forgiveness, devotion and understanding between the litigants, the provision of conditions for participation between the prevailing party and losing party, as well as creating a flexible environment for a fairer judgment in criminal matters. Therefore, the central point of the rule of fairness in criminal convictions is to respect the rights of individuals, the public interest and to prevent the violation of individual rights.

**Keywords:** Ethics; Fairness; Criminal Conviction; Individual Rights

**Please cite this article as:** Ahmadizadeh SHR, Mahmoudi Janki F, Sheidaei M. Ethical Justification for Applying the Rule of Fairness in Criminal Convictions. *Bioethics Journal*, Special Issue on Ethical & Legal Reflections 2021; 175-184.

## توجیه اخلاقی اعمال قاعده انصاف در محکومیت‌های کیفری

سیدحمیدرضا احمدی‌زاده<sup>۱</sup>، فیروز محمودی جانکی<sup>۲\*</sup>، مهدی شیدائیان<sup>۳</sup>

۱. گروه حقوق، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

۲. دانشیار حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول) Email: firouzmahmoudi@ut.ac.ir

۳. استادیار حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه پردیس فارابی، قم، ایران.

دریافت: ۱۴۰۰/۴/۲۶ پذیرش: ۱۴۰۰/۸/۳۰

### چکیده

**زمینه و هدف:** اعمال صرف موازین قانونی بر مبنای اجرای عدالت امری مطلوب است، اما در شرایط خاص که نشأت گرفته از شرایط محیطی یا شخصی می‌باشد، اجرای عدالت می‌تواند منجر به نتایج خشک و غیر قابل اقناع برای وجدان فردی و جمعی گردد. در این‌گونه موارد اعمال قاعده انصاف به ویژه از نوع انصاف تصحیحی می‌تواند موجب تلطیف اجرای عدالت گردد. بر همین اساس پژوهش حاضر درصدد است تا توجیه اخلاقی استفاده از قاعده انصاف را در محکومیت‌های کیفری مورد بحث قرار دهد.

**مواد و روش‌ها:** پژوهش حاضر از نوع نظری است و روش مطالعه نیز توصیفی - تحلیلی می‌باشد. روش انجام تحقیق، کتابخانه‌ای است و با استناد به منابع اسنادی و کتابخانه‌ای با محوریت منابع حقوقی و فقهی، نسبت به بررسی موضوع اقدام شده است.

**ملاحظات اخلاقی:** در انجام مراحل مختلف پژوهش حاضر، اصول اخلاقی و علمی، از جمله استناد به منابع علمی و امانتداری، رعایت شده است.

**یافته‌ها:** در مورد برخی جرائم کیفری که محکومیت‌های کیفری نیز به دنبال دارند، اگرچه از نظر قانون، این کیفرها عادلانه محسوب می‌شوند، اما از نظر وجدان عمومی و یا نیت محکومان، ممکن است چندان قابل پذیرش نباشند. درک شرایط رخدادن اعمال مجرمانه، تفکیک میان عامدانه و یا سهوی بودن اعمال مجرمانه، توجه به وجدان عمومی در زمینه پذیرش و یا عدم پذیرش محکومیت‌ها، از جمله مواردی است که اصل انصاف را به عنوان پشتوانه‌ای برای تحقق عدالت مطرح می‌سازد.

**نتیجه‌گیری:** قاعده انصاف در تلاش است تا محکومیت‌های کیفری را با وجدان انسانی و عمومی سازگار نماید و با درک شرایط و بسترهای انجام جرم، تفکیکی میان جرائم، ایجاد نماید. علاوه بر این، ثمره به کارگیری انصاف، ترویج بخشش، از خودگذشتگی و تفاهم طرفین دعوا، فراهم کردن شرایط برای مشارکت میان محکوم‌له و محکوم‌علیه و همچنین ایجاد فضایی منعطف برای قضاوت عادلانه‌تر در امور کیفری است. بنابراین نقطه ثقل قاعده انصاف در محکومیت‌های کیفری معطوف به رعایت حقوق افراد، منافع عمومی و جلوگیری از تضییع حقوق افراد است.

**واژگان کلیدی:** اخلاق؛ انصاف؛ محکومیت کیفری؛ حقوق افراد

## ۱. مقدمه

محکومیت‌های کیفری و به طور کلی رسیدگی به مسائل و دعاوی کیفری، از دو جنبه اخلاقی و حقوقی مورد توجه قرار می‌گیرند. هرچند دستیابی به عدالت و قضاوت بر مبنای قوانین و مقررات یک اصل اساسی در موضوعات کیفری است، اما پذیرش رأی صادره از سوی عموم، رسیدگی دقیق و همه‌جانبه به موضوع، توجه به شرایط زمانی و مکانی وقوع جرم، علل و انگیزه مرتکبان و... از جمله موضوعات مهمی هستند که ممکن است در قوانین و مقررات چندان مورد توجه قرار نگیرند. به همین دلیل در فقه و حقوق از انصاف به عنوان یک قاعده و اصل نام برده شده است که می‌تواند شرایط خشک و متصلب ناشی از اعمال قوانین را با تغییراتی رو به رو ساخته و در رسیدگی به محکومیت‌های کیفری مؤثر واقع شود.

هرچند در شناخت قاعده انصاف و قلمرو به کارگیری و ایجاد ضوابط برای آن اختلاف نظر وجود دارد، اما روح مشترک عموم برداشت‌ها از این قاعده، تصمیمی است که عدالت را درنور دیده و احساسی فراتر از عدالت را میسر می‌سازد. یکی از شناخته‌شده‌ترین انواع کارکرد انصاف آنجاست که به کارگیری و اجرای دقیق قوانین به عنوان نمادی از عدالت، نمی‌تواند اقناع وجدانی جامعه یا دادرس را فراهم آورد. سارقی را در نظر بگیریم که به قصد سرقت وارد یک ساختمان دولتی می‌شود به دلیل بی‌احتیاطی دچار برق‌گرفتگی و ضایعه نخاعی کمری گردد، محکمه بر اساس قوانین کیفری وی را محکوم به جرم شروع به سرقت می‌نماید، اما وجدان جمعی به شرایط خاص وی و تحمل ضایعه نخاعی که خسارتی بسیار فراتر از تحمل مجازات می‌باشد، احساس مطبوعی به حکم مذکور ندارد. در اینجا قاعده انصاف که مد نظر این جستار می‌باشد، با درک شرایط محیطی بزه‌کار می‌تواند از اعمال موازین قانونی، صرف نظر کند. این عدول نه به معنای زیر پا گذاشتن عدالت نهفته در قوانین، بلکه به مفهوم رسیدن به چهره مطلوب آن است که وجدان عمومی نیز با آن همراه است.

از آنجا که هیچ نهاد برگرفته از فطرت انسانی از منظر شارع مقدس دور نمی‌ماند، می‌توان با نگاهی نو به منابع شرعی

و گسترده فتاوی معتبر و به ویژه در محدوده تعزیرات شرعی و حکومتی، از غنای مبانی فقهی و شرعی در بازاندیشی این قاعده بهره‌برداری نمود. پژوهش حاضر درصدد است تا با بررسی جایگاه قاعده انصاف در موضوعات کیفری، کمی از نگرش قانونی فاصله گرفته و نقش معیارهای اخلاقی را با تکیه بر قاعده انصاف در محکومیت‌های کیفری مورد بررسی قرار دهد. سؤالی که مطرح می‌شود، این است که توجیه اخلاقی کاربرد قاعده انصاف در محکومیت‌های کیفری شامل چه مواردی است؟ و چگونه می‌توان از اصل انصاف در حل موضوعات کیفری بهره برد؟

## ۲. ملاحظات اخلاقی

در پژوهش حاضر، اصول اخلاقی و علمی از جمله اصل امانتداری، بهره‌گیری از منابع اصیل و دست اول و همچنین دقت در ارجاع‌دهی مورد توجه قرار گرفته است.

## ۳. مواد و روش‌ها

پژوهش حاضر از نوع نظری است؛ روش بحث، توصیفی تحلیلی است و روش جمع‌آوری اطلاعات نیز به صورت اسنادی و کتابخانه‌ای بوده است. در این رویکرد، پس از گردآوری اطلاعات مربوطه، روش استنباطی برای تحلیل اطلاعات به کار گرفته شده است.

## ۴. یافته‌ها

قاعده انصاف به معنای تخفیف جرم و مجازات مجرم نیست، بلکه ماهیت تربیتی و رویکردی سالم‌سازی دارد و به استقرار عمل اخلاقی در جامعه می‌انجامد. این رویکرد از جهات مختلفی با مد نظر قراردادن اخلاق و خارج شدن از ساحت خشک و متصلب قواعد و قوانین حقوقی، روشی زمینه‌گرا، تفاهمی، زمان‌مند و مکان‌مند را در بررسی علل و انگیزه مجرمان به کار می‌گیرد. همچنین با دفاع از اصل گفتگو میان محکوم‌علیه و محکوم‌له در فرایند پس از صدور رأی قاضی، اهمیت بخشش و گذشت را در موضوعات کیفری یادآور می‌سازد. این اصل هرچند نافی مراجعه به قانون نیست، اما با

استدلال بر این است که عدل جز با بخشندگی صورت نمی‌گیرد. پس انصاف در محکومیت‌های کیفری، کاملاً مفهومی اجتماعی بوده و با جرم و مجازات نیز در ارتباط است. همچنین رویکرد قرآن نسبت به مجازات و کیفر در وهله اول پند و اندرزهایی است که جز خوبی برای آدم نمی‌آورد و کسانی را که مورد مجازات قرار می‌دهد، کسانی هستند که هم در حق خود و هم دیگری رعایت انصاف و بخشش، یعنی عدل و احسان روا نداشته‌اند. با این حال اسلام دین رحمت است و نسبت به مجرم نیز احسان را مد نظر قرار می‌دهد.

در رویکرد مبتنی بر اخلاق اسلامی، انصاف به عنوان یک فضیلت اخلاقی مطمح نظر قرار می‌گیرد و در معنای مراعات، برابری و مساوات در رفتار انسانی نیز قابل تأویل است. اصل انصاف به معنای آن است که انسان در حوزه‌های حق و تکلیف، منفعت و مصلحت، سود و زیان و... سایر افراد جامعه را نیز همانند خود تلقی کند و به اصطلاح «آنچه را برای خود می‌پسندد برای دیگران هم بپسندد.» بدین معنا همانطور که انسان از منافع مادی و معنوی خود دفاع کرده و حق خود را از افراد یا نهادهای اجتماعی می‌طلبد، لازم است به نحو متقابل از منافع دیگران اعم از منافع فردی و منافع جمعی و دولتی، غافل نبوده و حقوق آنان را ادا نماید. از منظر دینی نیز صفت منصف به انسانی اطلاق می‌گردد که در مقام عمل و رفتارهای گوناگون اجتماعی، از تزییع حقوق صاحبان حق اجتناب می‌کند (۲).

برخی از حقوقدانان بر این باور هستند که معنای انصاف را باید در اخلاق جایابی نمود؛ وقتی که عدالت چنین ویژگی‌ای (انصاف) دارد، از نظر مدافعان این رویکرد، انصاف و عدالت دو مفهوم اخلاقی هستند که ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند و حتی شباهت بسیاری با هم دارند. حتی در پاره‌ای از مواقع این دو اصطلاح به جای یکدیگر به کار می‌روند، اما باید گفت که (عدالت) با حقوق ارتباط بیشتری دارد، و در عین حال، انصاف با اخلاق نزدیکی و پیوندی بیشتری دارد. توضیح این که در هر رابطه، انصاف دارای حکم خاص است و همه ویژگی‌ها را مد نظر قرار می‌دهد. عدالت که با حقوق در ارتباط است، بیشتر به احکام نوعی گرایش دارد؛ از جمله چنین حکم می‌کند که

دفاع از اصل گفتگو، بخشش و توجه به زمینه‌های جرم، تفکیک قائل شدن میان انگیزه‌های متفاوت مجرم، زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی وقوع جرم، انگیزه‌های پنهان در وقوع جرم و همچنین مسائلی نظیر فقر، مشکلات روحی و... تا حدود قابل توجهی به تغلیظ نقش اخلاق در موضوعات کیفری رهنمون می‌شود. از این جهت، قانونگذار ضمن اینکه اصل انصاف را به عنوان بازوی اجرای عدالت می‌داند، از بازپروی و اصلاح مرتکبان غیر عمد و کسانی که انگیزه‌ای عامدانه برای اعمال مجرمانه ندارند، سخن به میان می‌آورد. این رویکرد هم در فقه و هم در حقوق از جایگاه خاصی برخوردار است که البته نیازمند گسترش و تعمیق بخشیدن به آن است تا در کنار قانون و حقوق بتوان جامعه‌ای عادلانه و فاضلانه را بنیان گذاشت. توجه به وجدان و منافع عمومی در صدور آرا و همچنین جلوگیری از همسانی‌انگاری میان مجرمین از جمله نتایج کاربست قاعده انصاف در محکومیت‌های کیفری است.

## ۵. بحث

با توجه به اهمیت و جایگاه انصاف در نزد فقها و حقوقدانان، تبیین نسبت آن با اخلاق و قوانین قضایی در زمینه بررسی محکومیت‌های کیفری، رسیدگی به وضعیت مجرمین، تعامل طرفین دعوی و همچنین نفوذپذیری قوانین موضوعه در این زمینه حائز اهمیت است. در اینجا ابتدا به جایگاه انصاف در اسلام، مصادیق و موارد آن پرداخته می‌شود و سپس نسبت آن با اخلاق و قوانین کیفری مورد توجه قرار می‌گیرد.

### ۵-۱. جایگاه انصاف در اسلام: بحث از انصاف در

احادیث و سفارشات ائمه معصومین شیعه، آمده است. در نزد ائمه معصوم (ع) از جمله حضرت علی (ع) به تفاوت رعایت عدل با رعایت احسان اشاره شده است؛ ایشان در این زمینه چنین می‌فرماید: «العدل الانصاف و الاحسان التفضل؛ عدل رعایت انصاف و احسان، انعام و بخشش است» (۱). همچنین در نهج‌البلاغه در این باره چنین آمده است: «به بازماندگان دیگران نیکی کنید تا حرمت بازماندگان شما حفظ شود» (۱). علیرغم تأکید دین اسلام بر اجرای عدالت در فرایند قضاوت،

و اداری می‌کنند. اگر توبه را پذیرفت، نجات پیدا می‌کند، در صورتی که توبه نکند، تا زمان مرگ در حبس باقی می‌ماند. این رویکرد حقوقی را نیز یکی از موارد انصاف در عدل الهی دانسته‌اند (۴)، در واقع، گرچه مرد مسلمان مرتد فطری، یعنی مردی که پدر و مادرش یا یکی از آن‌ها مسلمان باشند و او بعد از بلوغ از دین خارج شود، محکوم به اعدام است، ولی اگر زن، مرتد فطری باشد، از باب حصول عدل و انصاف، حکم بیان شده درباره وی اعمال می‌گردد.

در موضوع کیفری دیگری، زن آبستنی را در دوران خلافت عمر نزد وی آوردند. زن در پیش عمر اعتراف به زنا کرد و عمر دستور داد تا او را سنگسار کنند. در راه حضرت علی (ع) زن را دید و ماجرا را از او پرسید. حضرت علی (ع) زن را نزد عمر برد و فرمود تو حکم سنگسار برای این زن داده‌ای؟ عمر پاسخ داد بله، زیرا زن به زنا اعتراف کرده است. حضرت علی (ع) فرمودند: حتی اگر زنا کرده باشد، گناه فرزندی که در شکم اوست، چیست؟ (۵). بنابراین سیره معصومین (ع) و همچنین نگرش فقها و حقوقدانان اسلامی بر این اساس است که انصاف دارای جایگاه مهمی در فرایند دادرسی در اسلام است و حتی مکمل عدالت تلقی می‌شود. جایی که قانون و قاضی بدون مد نظر قراردادن شرایط فردی و اجتماعی، اقدام به صدور رأی می‌نمایند، قاعده انصاف با متمرکز شدن بر حالات و صفات فردی، شرایط اجتماعی، مقتضیات اجتماعی و همچنین تفکیک نیت در وقوع جرم، سوابق و انگیزه افراد، بررسی شرایط مجرم و زیان‌دیده، انعطاف لازم برای رسیدگی به موضوعات قضایی و از جمله محکومیت‌های کیفری را مد نظر قرار می‌دهد. از این جهت، انصاف با اخلاق همخوانی بیشتری دارد تا با قوانین و مقررات متصلب و انعطاف‌ناپذیر.

#### ۵-۲. اخلاق و قاعده انصاف در محکومیت کیفری:

چنانکه گفته شد، عدالت و حقوق به یکدیگر نزدیک‌تر و اخلاق و انصاف با یکدیگر قرابت بیشتری دارند. بنابراین رعایت انصاف در محکومیت‌های کیفری، حکم اخلاقی است و نفوذ اخلاق در انصاف بسیار گسترده است. قواعد عدالت نیز همانند حقوق، نوعی و همگانی است؛ حال آن که در هر رابطه انصاف حکم خاص خود را دارد و همه خصوصیتی را که در ماجرا صورت

مدیون به عهد خود وفا کند، ولی گاه داوری انصاف به گونه‌ای است که به او مهلت کافی بدهند یا از میزان و شدت حکم بکاهند. پس می‌توان انصاف را این‌گونه تعریف نمود که احساس مبهمی است از عدالت که در مقام اجرای قواعد حقوق در اشخاص شکل می‌گیرد و وسیله تعدیل و متناسب کردن آن قواعد با موارد خاص می‌شود. انصاف ابزاری همانند چوب دستی عدالت است تا از لغزش آن جلوگیری کند و گام‌های عدالت را استوار سازد (۳).

انصاف در نظام حقوقی اسلام و در رابطه با تبیین احکام دارای جایگاه خاصی است؛ از جمله می‌توان به سیره ائمه در این زمینه نگاهی انداخت. نقش اعمال قاعده انصاف را در محکومیت برای زنی که برای اجرای حد نزد حضرت علی (ع) بردند، می‌توان مشاهده نمود. در این ماجرا، ابتدا، حضرت علی (ع) حدود را در مورد آن زن به دلیل آنکه حامله بود، اجرا نکرد. پس از وضع حمل، حضرت علی (ع) دوباره حکم او را برای شيردادن به فرزندش به تأخیر انداخت. با گذشت دو سال از آن ماجرا، آن زن را برای شيردادن و بزرگ کردن فرزندش برگرداند (۴). بدین ترتیب این روش دادرسی نشانگر توجه به اصل انصاف در اجرای حدود اسلامی است، هرچند در اینجا عدالت اقتضا می‌کرد که حکم حد اجرا شود و به تعویق نیفتد، اما حضرت علی (ع) بی‌سرپرست ماندن کودک آن زن را بی‌انصافی دانسته و حکم او را به تأخیر انداختند. باز در همین زمینه، در مورد شروط حد سرقت بیان شده است که در اجرای دستور الهی بریدن دست دزد، ۱۶ شرط وجود دارد تا حد الهی اجرا شود و یکی از این شروط شانزده‌گانه، این است که دزد از نظر مالی تنگدست و گرسنه نباشد. این رویکرد قضایی نشان‌دهنده آن است که اسلام به شرایط شخص یا شرایط زمان و مکان هم توجه می‌کند و بر اساس انصاف رأی می‌دهد.

مصادیق دیگری نیز در این رابطه وجود دارد؛ از جمله در حکم مرتد فطری در قبال زنان و مردان، می‌توان نقش انصاف را در محکومیت‌های کیفری مشاهده نمود. در صورتی که مرتد فطری زن باشد، حکم اسلام در مورد او اعدام نیست، بلکه زن محکوم‌شده را در زندان نگه می‌دارند و در مواقع نماز به توبه

می‌پذیرد، در نظر می‌گیرد. عدالت حکم می‌کند که مدیون، تعهد خود را انجام دهد و بدان وفا کند، اما گاه داوری انصاف این است که به او فرصت کافی بدهند یا از میزان طلب بکاهند (۶)، هرچند قانون، مصلحت همه انسان‌ها را در نظر دارد و هدف قانونگذار عادل این است که منافع عمومی به خطر نیفتد، اما آفرینش انسان‌ها همانند یکدیگر نیست و خداوند در نهاد هر کس ودیعه‌ای خاص قرار داده است. بنابراین، روابط اشخاص گوناگون نیز به حکم طبیعت همانند یکدیگر نیست و هر انسان در باطن خود دارای ویژگی‌ها و خصوصیات منحصر به فردی است. انصاف، مقوله‌ای است که شرایط درونی و بیرونی انسان را در ارتکاب اعمال اعم از رفتار عادی و مجرمانه به عنوان اصلی اساسی در مذمت اخلاقی یا اجتماعی، حقوقی و قضایی او مد نظر قرار می‌دهد، حتی در مواردی که نگرش منبعث از قانون حالتی متصلب و خشک برای وجدان عمومی داشته باشد، انصاف می‌تواند با توجه به مبانی اخلاق جمعی خود را نمایان سازد. این معنی اخلاقی از انصاف با وجوه معنایی مختلف از حسن و قبح افعال سازگار است، خاصه به این دلیل که هر نفس نیک اندیشی انصاف را احساس مبهمی از عدالت می‌داند که در مقام اجرای قواعد حقوقی در افراد شکل می‌گیرد و ابزاری برای سازگار کردن و متعادل کردن آن قواعد با موارد خاص برشمرده می‌شود (۶).

با این حال نمی‌توان این مسأله را از نظر دور نگاه داشت که انصاف نیز مبتنی بر عقل است، حتی اگر ادعا شود امری می‌بایست عقلی تلقی شود که در نظر همه و از جمیع جهات عقلایی باشد؛ چه این که در خصوص انصاف این چنین نیست و ممکن است پدیده‌ای از منظر برخی منصفانه تلقی شود و از منظر برخی دیگر غیر منصفانه باشد. در این باره می‌توان به مجازات اعدام اشاره کرد. مجازات اعدام ممکن است در نظر برخی از افراد به عنوان مجازاتی منصفانه در نظر گرفته شود و در نظر برخی دیگر از افراد نیز مجازاتی غیر منصفانه تلقی گردد. این امر سبب می‌شود که نتوان انصاف را لزوماً امری عقلی در نظر گرفت، بلکه رعایت انصاف در چنین مواردی همچون اعمال مجازات، وابسته به بیان شارع و قانونگذار است.

قاعده انصاف در محکومیت‌های کیفری مفهوم مشارکت بین افراد در زمینه گذشت، بخشش و همچنین به کارگیری اصل «میانجی‌گری» در دعاوی کیفری را نیز شدت می‌بخشد. بدین معنا که شاکله قاعده انصاف این است که «با دیگران به نحوی رفتار کن که رضایت می‌دهی در همان موقعیت با خودت رفتار شود.» بنابراین بهره‌گیری از رفتار منصفانه با این شرایط که فرد از دیگری همان چیزی را طلب کند و یا رفتاری را انجام دهد که خودش انتظار دارد دیگران نیز با وی چنین رفتار کنند، در ارتباط با مفاهیم برابری، عدالت، محبت و انسان‌دوستی قرار می‌گیرد (۷). انتظار متقابل در قاعده انصاف می‌تواند سازنده پایه مشارکت مورد نظر میانجی‌گر باشد. بدین معنا که «رفتار مبتنی بر خیرخواهی و رعایت شرایط دیگران» در محکومیت‌های کیفری باعث جلب رضایت افراد به سمت همکاری در جهت گذشت و بخشش می‌شود. خمیرمایه مشارکت افراد مرتبط در میانجی‌گری آن هم از نوع انسان‌دوستانه، می‌تواند نشأت گرفته از همان قاعده طلایی باشد، زیرا در تکوین فرایند مشارکت، هر فرد در مقابل آورده خود انتظاری متقابل خواهد داشت و التفات طرفین به اینکه هر آنچه که مورد پسند خود است، برای دیگران نیز ملاحظه گردد، سنگ بنای یک مشارکت موفق است.

مشارکت محکوم‌علیه و محکوم‌له در فرایند میانجی‌گری و درک شرایطی که جرم در آن روی داده است، می‌تواند به ترمیم خسارت بزه‌دیده منجر شود که از جاذبه‌های میانجی‌گری می‌باشد. با کاربست قاعده انصاف و شکل‌گیری فرایند میانجی‌گری، بزه‌دیده با آرامش، آثار و پیامدهای جرم و خسارات و لطمات موجود را بازگو می‌کند و طی گفتگوها با بزه‌کار به تفاهم می‌رسد. فرد بزه‌کار نیز با مشاهده وضعیت، با مسؤولیت‌پذیری آگاهانه، در مورد جبران خسارات برمی‌آید (۸) و نوعی توافق میان طرفین صورت می‌گیرد. این توافق بر مبنای اخلاق همکاری و به دور از رجوع به قانون و مناسبات حقوقی دولتی صورت می‌گیرد. این امکان وجود دارد که جبران خسارت‌ها موجب التیام بزه‌دیده نگردد که این امر عدم توفیق در رسیدن به نتیجه مطلوب تعبیر خواهد شد، اما در این شرایط، فرد بزه‌دیده با درک شرایطی که ممکن است به

می‌باشد و از سوی دیگر، تفسیر عینی یک قاعده حقوقی میان مفهوم آن قاعده (قانون) و اوضاع و احوالی که اجرای قاعده مزبور منوط به تحقق آن‌ها است (همان‌گونه که فوقاً نیز بیان شد)، پیوندی ناگسستنی ایجاد می‌کند (۱۰). قاعده انصاف از این جهت، رویکرد خشک و انعطاف‌ناپذیر قانون را شکسته و با درک بستر و شرایطی که جرم در آن رخ داده است و فرد محکوم‌شده به دلایل متعددی (اعم از سهوی و یا حس کنجکاو و...) اقدام به انجام بزه نموده است، مساعدتی اخلاقی به حل موضوع خواهد نمود. برای مثال، مجازات عمل قوادی در فقه و حقوق اسلامی روشن است، اما وقتی که کودکی از سر کنجکاو و یا نادانی و یا تحت شرایط خاصی اقدام به این عمل می‌نماید، رویکرد قاعده انصاف درک شرایط بزه و بزه‌کار است و این موضوع بیانگر توجیه اخلاقی قاعده انصاف در محکومیت‌های کیفری است.

توجیه اخلاقی دیگری که از قبیل به کارگیری قاعده انصاف قابل استنباط است اینکه قابلیت انعطاف و حرکت بر مبنای شرایط و تحولات را در محکومیت‌های کیفری مد نظر قرار می‌دهد. رویه‌ای که ممکن است به دلیل شرایط حاکم بر قوانین و مقررات میسر نباشد. قابلیت سازگاری و انعطاف فقه شیعی در برقراری عدالت کیفری و تغییر در راستای نیازهای روز جامعه با حفظ اصول، نشانگر انعطاف در حقوق اسلامی، حقوق الهی و دین است که قاعده انصاف را در موارد ذکرشده توجیه می‌نماید. چنانکه بسیاری از اسلام‌شناسان مسلمان و غیر مسلمان بیان می‌کنند، وجود قواعدی چون «مصلحت» و شیوه‌ای به نام «اجتهاد»، نشانگر انطباق‌پذیری حقوق اسلامی با نیازها و مقتضیات جدید است (۱۱). بدین ترتیب قاعده انصاف با عنایت به زمینه‌ها، شرایط مکانی و زمانی وقوع جرم، قصد و نیات فرد محکوم و همچنین ارزیابی شایسته از اوضاع و احوال، درصدد تطبیق قاعده با قضیه مورد نظر برمی‌آید.

می‌توان گفت که قاعده انصاف با کمک به صدور رأی منصفانه، بی‌عدالتی ناشی از کلی‌بودن قاعده و عدم امکان پیش‌بینی همه قضایا را برطرف و استفاده از آن را تجویز می‌کند تا عدالت که هدف هر نظام حقوقی است به نحو بهتری محقق شود (۱۲). از این جهت، قاعده انصاف به عنوان یک

نوعی تحمیل بر فرد مرتکب جرم شده باشد، شرایط محیطی یا فردی نامتناسب را درک می‌کند. بزه‌دیده هرچند که از دیدگاه صرف عدالت دارای حق بر بزه‌کار می‌باشد، اما ممکن است عدول از این توفیق نیز میسر باشد. پرواضح است که چنین عدولی از باب ترحم غیر موجه یا عقب‌نشینی از احقاق حق، یا ناامیدی از التیام و جبران خسارات نیست، بلکه به معنای درک شرایط بزه‌کار و مشاهده سایر زیان‌هایی است که به بزه‌کار وارد آمده است.

نقش‌آفرینی قاعده انصاف در محکومیت‌های کیفری از جهت درک عمل مجرمانه به مثابه یک واقعیت، ایفای نقشی اخلاقی است؛ به این دلیل که از منظر قاعده انصاف، می‌توان عمل مجرمانه را به عنوان واقعیتی انسانی در نظر گرفت. از این منظر، پدیده مجرمانه هرگز واقعیتی جدانشده از ساختار و مناسبات و روابط انسانی افراد و جامعه نیست. به عبارتی دیگر جرم صرفاً یک رفتار ناقض قانون جزا نمی‌باشد، بلکه تحت تأثیر عوامل و شرایط گوناگونی قرار دارد. از این جهت، جرم حادثه‌ای ملموس و عینی بوده که باعث گسست ارتباط انسان‌ها شده است و بازسازی این گسست رویکرد خاصی را می‌طلبد که ممکن است هرگز از طریق جزا و مکافات قابل رفع شدن نباشد (۸). قاعده انصاف از این جهت با درک شرایط حاکم بر جرم و محکومیت فردی که در این زمینه در معرض اتهام است، نقشی اخلاقی ایفا می‌کند. تشخیص مسائل موضوعی یا تجزیه تحلیل وقایع خارجی معمولاً ماهیت حقوقی و قانونی ندارد و ارزیابی و اظهار نظر در مورد آن‌ها غالباً به کارشناسی ارجاع می‌شود که تخصص و تجربه کافی در مسائل حقوقی و مقررات قانونی ندارد. در سوی دیگر، امور حکمی به واسطه ماهیت حقوقی و طبیعت قانونی که دارند، محل بحث‌های متعددی، از جمله تفسیر قانون و استنباط احکام و وقایع خارجی هستند. بنابراین تطبیق قانون و تفسیر عینی آن در هم آمیخته شده و بر یکدیگر تأثیر متقابل می‌گذارند (۹). این قسم از تفسیر قانون و مقررات باعث ارتباط موضوع محکومیت و حتی جرم با اعمال قاعده انصاف می‌شود، به این دلیل که از سویی عناصر اصلی اعمال قاعده انصاف، در نظر گرفتن شرایط بیرونی در زمان، مکان و موقعیت خاص فعلی مرتکب

برای آنچه هستند و نه برای آنچه کرده‌اند، می‌باشد (۱۳). پس در مبنای اصل سرزنش از سوی جامعه، اعمال بزه‌کارانه هرچند در موضوع یکی باشند، با هم متفاوت هستند که در این میان، قاعده انصاف، توجه خاصی به این تفاوت‌ها نشان می‌دهد.

قاعده مزبور به ما می‌گوید وجدان جمعی جامعه، مرتکبی را که به لحاظ مادی و معنوی و قبل از دستگیری، باعث متضرر شدن دیگران شده است، با فردی که با ارتکاب جرم نسبت به دیگری سودی را به وی رسانیده است (ذبح دام در شرف تلف) و یا در تصمیم‌گیری خود در شرایط خاص به دلیل هوش پایین قادر به تشخیص اهم و مهم نبوده و عمل مجرمانه را انجام داده است، متفاوت می‌نگرد و در برخی موارد مذمتی بسیار کمتر و در حد قصور در نظر می‌گیرد و مجرم را در چنین شرایطی، دیگر خطرناک برای جامعه نمی‌شناسد. بدین ترتیب با نگرشی که قاعده انصاف نسبت به اعمال تفاوت در محکومیت‌های کیفری دارد، شاید بتوان انصاف را یک فضیلت اخلاقی دانست که خود حاصل به کارگیری اصول و قواعد اخلاقی است، یعنی اینکه عمل به قاعده انصاف در زندگی و اجتماع، ابتدا به انصاف‌ورزی ختم می‌گردد و سپس رفتار و عمل فرد را ارزشمند می‌سازد. از منظر هدف و فایده هم به کارگیری این قاعده در عمل سبب ایجاد همدلی، تعامل سازنده، برانگیختن حس نوع‌دوستی، بالابردن عزت نفس و اعتمادآفرینی بین افراد می‌شود (۷). امری که در محکومیت‌های کیفری می‌تواند مشارکت و همکاری طرفین دعوی را تشویق نموده و از اطاله پرونده‌ها نیز جلوگیری نماید. در هر صورت تفسیر بر این مبنا بر پایه تخصص و ذهن خلاق می‌باشد که شایسته است از جانب قضات به آن‌ها توجه شود. بدین ترتیب درست است که اقتضای عدالت، دفاع و پاسخگویی در مقابله با بزه‌کار است، اما قاعده انصاف به جهت نوعی بسترسازی برای کمالات شخصی و حتی تأثیرگذاری بر روی ظالم، نقش مهمی در میانجی‌گری کیفری ایفا می‌کند. بنابراین اصلی که در قاعده انصاف مد نظر است و در حدیث «عادل‌ترین مردم کسی است که با کسی که به او ظلم کرده، به انصاف رفتار کند» (۱). تبلور یافته است، می‌تواند نوعی عدالت متعالی و تلطیف شده را نمایان سازد.

بازوی قضایی قوی و مستدل به کمک عدالت آمده و از غفلتی که ممکن است از طریق مسلط‌بودن قوانین و مقررات ناشی شود، جلوگیری می‌نماید. به عنوان مثال این قانون که مجازات سرقت، حبس می‌باشد یا سارق مجازات می‌گردد، به طور کلی برای حفظ اموال عمومی و خصوصی از تعدی دیگران، ملاحظه جنبه پیشگیری و ارباب دیگران و نهایت اجرای عدالت وضع شده است، اما در مورد فردی که به قصد سرقت به کابل‌های برق نزدیک شده و در اثر عمل ناشیانه وی و اتصال سیم‌های برق به شدت به زمین پرت شده و دچار ضایعه نخاعی مادام‌العمر از ناحیه کمر شده است، انتظار می‌رود که با توجه به قاعده انصاف، تخفیف در مجازات وی اعمال گردد.

قاعده انصاف به دلیل آنکه با محوریت وجدان عمومی و به عبارتی، محک عمل مجرمانه بر مبنای وجدان عمومی به پدیده‌ها می‌نگرد، آشکارا اخلاقی است، زیرا اعمال مجرمانه را از یکدیگر تفکیک نموده و تفاوت‌های موجود میان محکومین کیفری را لحاظ می‌نماید. به طور کلی، در حقوق کیفری، مسؤولیت کیفری بر کسی بار می‌شود که رفتار زیان‌آور او قابل سرزنش باشد. بنابراین مسؤولیت کیفری با سرزنش‌پذیری در ارتباط است که عموماً رویکرد افراد جامعه را مد نظر قرار می‌دهد، هرچند که اثبات عمل زیان‌بار بر عهده دادگاه است. سرزنش اجتماعی به دلیل ارزشیابی و داوری رفتار از طرف عموم مردم درباره خوب و بدبودن رفتار انسانی است، ولی این قضاوت از سوی مردم بر حسب آنکه این رفتار چگونه و در چه وضعی و از چه کسی صادر شده است، متفاوت است (۱۳). در هر صورت، میان اعمال کیفری و محکومیت‌های کیفری، هرچند که در فعل یکی باشند، تفاوت وجود دارد. به عنوان مثال، کسی که عمدتاً و به قصد قتل، انسانی را از بین می‌برد و کسی که سهوی در اثنای شکار چنین قتلی مرتکب می‌شود، به یک میزان سزاوار ملامت نیستند، زیرا قباحت رفتار هر یک در محکمه وجدان جمعی به یک اندازه محسوس نیست. از سوی دیگر آنچه در رأی دادگاه مهم و حائز اهمیت است، حالت خطرناک بزه‌کار یا آمادگی او برای تکرار جرم است. در این صورت، تفاوت بارزی میان اعمال کیفری وجود دارد. بنابراین مسؤولیت جرم‌شناختی بزه‌کاران، یعنی مسؤولیت آنان

## ۶. نتیجه‌گیری

مؤلفه‌های انصاف و عدالت از یک طرف و انصاف و اخلاق از طرفی دیگر با یکدیگر در ارتباط هستند؛ اما به طور مشخص، قاعده انصاف با درک شرایط و بستر وقوع عمل بزه و خلاف، همواره شخص متهم را به عنوان مقصر تمام و کمال در بروز اعمال ناقض قانون نمی‌شناسد. به عبارتی دیگر، حتی پس از اثبات محکومیت در موضوعات کیفری، قاعده انصاف با رویکردی فراتر از عدالت و چارچوب مضیق قوانین و مقررات وضع‌شده، نسبت به بررسی موضوع ورود می‌کند. بنابراین انصاف یک فضیلت اخلاقی و پشتوانه‌ای برای تحقق کیفی‌تر و مطلوب‌تر عدالت است. کیفیت از آن جهت که در فرایند بررسی موضوعات کیفری، زمینه و شرایط فردی و اجتماعی را به عنوان معیاری در بررسی اعمال مجرمانه در نظر می‌گیرد و سپس میان انواع جرائم (حتی در صورت یکی‌بودن نتایج) تفکیک قائل می‌شود. این تفکیک باعث می‌شود تا قتل عمد و قتل از روی شلیک ناخواسته گلوله به عنوان دو موضوع متفاوت نگریسته شوند. به علاوه اینکه در مرحله رو به روشن شدن محکوم‌علیه و محکوم‌له، انصاف به میانجی‌گری سوق می‌دهد و با استدلال بر اینکه ممکن است برخی اعمال مجرمانه ناشی از وضعیت و شرایط اقتصادی و اجتماعی بوده باشد، فرایند بخشش و از خود گذشتگی را در محاکم قضایی تقویت و نموده و تسریع می‌بخشد. مهم‌تر اینکه، انصاف با متمرکز شدن بر موضوعات قضایی و دیدگاه‌های مجرمانه به دنبال رعایت جوانب و احتمالاً، بهبود دآوری و قضاوت است و به عنوان یک قاعده فقهی و حقوقی می‌تواند عدم انعطاف را در زمینه برقراری عدالت پیاده نموده و بر مبنای وجدان جمعی، قضاوت نماید. قضاوت بر مبنای وجدان جمعی، آشکارا رویکردی اخلاقی است و مانع از اجراء احکامی می‌شود که محکومان به دلیل شرایط غیر عمدی و یا تحت تأثیر وضعیت اقتصادی و اجتماعی خاص مرتکب شده‌اند. بدیهی است که در راه رسیدن به این اقناع وجدانی، قاضی مسلمان نباید خود را پایبند صرف قوانین بداند، بلکه باید با ترفندها و شیوه‌هایی، از جمله استفاده از انصاف در فرض سکوت، ابهام و اجمال و در کل، نقص قوانین، راه رسیدن به عدالت برتر را بیابد، چراکه

قانونگذار در زمان قانونگذاری نمی‌تواند همه آن زوایای مورد بحث را مطرح نظر قرار دهد. باید پذیرفت که نقص قوانین خود ناشی از کلی‌نگری مقنن در زمان وضع قانون است و انصاف راهی است که می‌تواند نقایص ناشی از این کلی‌نگری را ترمیم بخشد، چه این که در برخی موارد، قانونگذار خود نیز اقدام به پیش‌بینی راه حل‌های منصفانه می‌کند که به این ترتیب خلأ موجود در پاره‌ای قوانین را از بین می‌برد.

## ۷. تقدیر و تشکر

از تمام کسانی که در تهیه و تدوین این مقاله مساعدت و همکاری داشته‌اند، تقدیر و تشکر می‌شود.

## ۸. سهم نویسندگان

نویسندگان مقاله، سیدحمیدرضا احمدی‌زاده، فیروز محمودی جانکی و مهدی شیدائیان به صورت برابر و با همکاری یکدیگر مقاله را نگاشته و مراحل مختلف پژوهش را به سرانجام رسانده‌اند. مسؤولیت مقاله نیز بر عهده فیروز محمودی جانکی است.

## ۹. تضاد منافع

در مقاله حاضر تضاد منافی وجود ندارد.

## References

1. Imam Ali (A). Nahj al-Balagheh. Translated by Dashti M. Tehran: Amir Al-Momenin Research Institute publications; 2008. [Persian]
2. Katuzian N. The role of justice in the interpretation of the law. *Journal of Law and Political Science, University of Tehran*. 2005; 72(1): 361-383. [Persian]
3. Ahmadi J. The criterion of distributive justice and its relationship with fairness and equality with emphasis on the ethics of government of Imam Ali (as). *Ethics Research*. 2010; 5(18): 53-76. [Persian]
4. Mazaheri M, Al-Eshagh Khoeini Z. Jurisprudential rule, legal justice. *Journal of Islamic Jurisprudence and Law Studies*. 2010; 8(27): 135-164. [Persian]
5. Shoushtari MT. Judgments of Amir al-Mu'minin Ali (AS). Tehran: Sadr Library publications; 1994. p.109. [Persian]
6. Katuzian N. Philosophy of Law. Tehran: Sahami Enteshar publications; 1997. [Persian]
7. Gharaati Soltan Abadi A, Nazari Tavakoli S. The Concept of Fairness in Islamic Ethics and Its Relationship with the Golden Rule. *Journal of Ethics Research*. 2015; 3(28): 41-56. [Persian]
8. Abbasi M. New horizons of restorative justice, criminal mediation. Tehran: Daneshvar publications; 2002. [Persian]
9. Omid J. Interpretation of criminal law. Tehran: Mizan publications; 2018. [Persian]
10. Falsafi HA. Interpretation and Enforcement of International Law. *Journal of Legal Research*. 1995; 1(116): 31-101. [Persian]
11. Ahmadian A. Relationship between Islamic jurisprudence and law. Tehran: Sanjesh and Danesh publication; 2010. p.19. [Persian]
12. Smith J.C. Criminal Evidence. London: Sweet & Maxwell Ltd; 1995.
13. Ardabili MA. General criminal law. Tehran: Mizan publications; 2012. [Persian]